بررسی

جلیقه زردها و پوپولیسم دست‌چپی

اساناوی ژیژک . ترجمه: امیر گنایی

اعتراضات جلیقه‌زردها در فرانسه به هفته پنجم کشیده. این جنبش توده‌ای از دل‌رضایتی فراگیر در مورد مالیات جدید بر بنزین و گازوییل سر برآورد؛ مالیاتی که بیشترین ضربه را به آن دسته از سکانن یا شاغلان مناطق حاشیه‌ای کلان‌شهرها می‌زد که هیچ‌گونه تسهیلات دولتی مثل عضویت معنی ندارند. طی هفته‌های گذشته این جنبش گسترش یافته و اکنون طیف وسیعی از مطالبات را مطرح می‌کند. ازجمله فروکوفت (خروج فرانسه از اتحادیه اروپایی)، کاهش مالیات‌ها، افزایش حقوق‌های بازنشستگی و بهبود قدرت خرید مردم عادی در فرانسه. این جنبش نمونه‌ای ماتلازدنی از پوپولیسم چپ است. نمونه‌ای ماتلازدنی از افخار خشم مردم با همه تناقضات، مالیات کمتر و درعین‌حال نیز بیش‌تر برای آموزش و خدمات درمانی، بنزین ارزان‌تر و درعین‌حال نیز برای محیط‌زیست ... . بالبکه مالیات جدید بنزین صرفا بهانه یا به بیان صحیح‌تر زمینه‌ای برای اعتراض بود و نه «موضوع واقعی». آن باید به این نکته مهم توجه کرد که جرقه اعتراضات را قوانینی رقم زده که هدف آن مقابله با گرمایش جهانی بود. به همین دلیل است که حمایت بورژوا تراب از جلیقه‌زردها اصلا جای تعجب ندارد (یا حتی این توهم او که عده‌ای از جلیقه‌زردها اساسا از طرف مخالفان دولت مرکز هدایت می‌شوند). اشاره ترامپ به این مطالبه از مطالبات جلیقه‌زردها است که فرانسه از توافق پاریس خارج خود.

جنبش جلیقه‌زردها در ست خاص چپ فرانسوی می‌گنجد که اعتراضات بزرگ عمومی را علیه نخبگان سیاسی رام می‌اندازد (و نه علیه سرمداران تجاری یا مالی). ولی در قیامی با اعتراضات سال ۶۸ جنبش جلیقه‌زردها بیشتر جنبش فرانسوی‌های اصیل و شورش آنها علیه کلان‌شهرهاست و یعنی که خطوریت چپ‌گرایانه این جنبش بسیار مبهم‌تر از ۶۸ است. (هم چون و هم ملانتوین از اعتراضات جلیقه‌زردها انگشت گذاشته‌اند.

جنین اعتراضاتی را باید از شاخه‌های ضدنولیبرال که به تمامی در چارچوب هیچ ساختار سیاسی یا اتحادیه کارگری نمی‌گنجد، نباید فارغ از بحران کلی سازمان‌های سنتی جنبش کارگری سنجید. سازمان‌ها، انجمن‌ها و احزاب مرتبط با اتحادیه‌های کارگری که اهداف خود را با رهایی‌بخشی جمعی همراستا می‌دانند، در از مظهر طریقت بسیج نیروهای اجتماعی و چه از منظر اعتبارات و دستاوردهایی که می‌توانند در پی مبارزات نیز به چنگ آورند، در یک بن‌بست گرفتار آمده‌اند.

به این معنا، حتی اگر وضعیت هنوز به ظهور نامتعین بود و اگاهی عمومی جلیقه‌زردها نیز در گیرودار تناقضات موجود بین عناصر دست‌چپی جنبش (همچون مطالبه عدالت مالیاتی، قدرت خرید و مقرری بازنشستگی) با عناصر دست‌راستی آن (از جمله دید مساعد نسبت به پلیس و نیروهای مسلح و شعارهایی علیه مقررهای کمکی، مهاجران، کارمندان دولتی و مالیات‌ها) باشد، بازهم باید به یاد داشته باشیم نیروهای ارتجاعی از همان ابتدا بر مبنای رویکرد واقع‌گرایانه پی‌ریزی می‌گذارند که مسیر را برای تحلیل رفته و روش خاص آن بر جنبش جنبش‌های هموارتر می‌سازد.

با تمام این اوصاف و با وجود برخی طغیان‌های نیکنین نژادی، جنبش و هموفوبیک (که البته به اعتبار ماهیت خودانگیخته جنبش اجتناب‌ناپذیر می‌نماید) به نظر می‌رسد دست‌کم تاکنون جنبش جلیقه‌زردها به طور کامل تحت سلطه احساسات، کنش‌ها، تاکتیک‌ها و ایدئولوژی‌های دست‌راستی درنیامده است. این جنبش تمامی علیه سیاسی و اجتماعی چپ را عافل‌گیر کرده، از اصلاح‌طلبان (همچون حزب «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» که نه‌تنها آن را محکوم نکرده بلکه تشویقش هم کرده) تا اتونومیست‌ها (به غیر از بلنقوم رسانه‌ای مستقل «نانت شورشی» که تجربه و ریشه‌های تاریخی آن موجب شده رویکردی روشن‌بینانه اتخاذ کند). وای به‌حرثت می‌توان گفت به شکلی ناخودآگاه در ادامه اقتصادی روی خواهد داد. منظور این نیست که صرفا به یک نظام اقتصادی اجتماعی دیگر نیاز داریم؛ نظامی که قادر به باسخگویی به مطالبات معترضان باشد، فرایند یک دگرگونی رادیکال خودش مولد مطالبات و توقعاتی جدید خواهد بود. مثلا در مورد هزینه مواد سوختی. آنچه واقعا نیاز داریم فرما سوخت ارزان نیست. هدف واقعی به دلایل زیست‌محیطی ایجاب‌بردن وابستگی‌مان به نفت است. نه‌تنها باید حمل‌ونقل‌مان را تغییر بدهیم بلکه باید کل سبک زندگی‌مان را عوض کنیم. همین مطلب در مورد کاهش مالیات به‌علاوه خدمات درمانی و آموزشی بهتر نیز صادق است. کل این الگو باید تغییر کند. در مورد مشکل سیاسی- اخلاقی بزرگ ما هم مسئله همین است: جطور با سیل پناهجویان برخورد کنیم؟ واحدلش این نیست که مرزها را باز کنیم تا هر که خواست وارد شود. آن‌هم بر اساس احساس گناه عمومی‌مان (احساسی مبتنی‌بر اینکه «استعمار بزرگترین جرمهان بود و تا ابد باید تاوانش را بدهیم»). اگر در این سطح بمانیم خامه تاموتمام منافع قدرتمندانی خواهیم بود که کارشان تحریک تنش‌های بین مهاجران و طبقه کارگر داخلی است (طبقه کارگری که مهاجران را تهدیدی علیه خود می‌بیند) و باعث خواهیم شد موضع اخلاقی برترمان را حفظ کنند. (به محض اینکه کسی چنین حرفی بزند، جب مدافع نژاکت سیاسی فریاد ای‌وای فاشیسم درخواهد آمد.» مثلا نگاه کنید به حملات سعخانه به آنجلا نیکل به‌خاطر مقاله برجسته‌اش «استدلالی از منظر چپ علیه مرزهای باز». بسار هم تأکید می‌کنم: «تضاد» بین مناديان مرزهای باز و پوپولیست‌های ضد- مهاجرت «تضاد فرعی» غلطی است که کارکرد نهایی‌اش سرپوش‌گذاشتن بر لزوم تغییر خود نظام است: کل نظام اقتصادی بین‌المللی در شکل کنونی‌اش مولد مهاجران است.

اما منظور این است که باید دست‌به‌سینه منتظر تغییر بزرگ بنشینیم؟ نه، می‌توانیم همین حالا هم کارهایی بکنیم که شاید چندان به چشم نیاید ولی پایه‌های نظام فعلی را متل نقبزدن ریزیزیک موش کور از زیر بست می‌کند. مثلا اینکه دست به بازسازی کل نظام مالی بزنیم و نحوه عمل اعتبارها و سرمایه‌گذاری‌های مالی آن را تغییر دهیم. یا مثلا دست به وضع قواعد جدیدی زنیم که جلوی استمدار کنوزهای جهان‌سوم را که مهاجرین از آنها می‌آیند بگیرد.

شعار قدیمی مه ۶۸ یعنی «واقع‌بین باش و محال را بخواه» همچنان موضوعیت دارد. - به‌شرط اینکه حواسمان باشد چه تغییر ظریفی باید در آن بدهیم. اول اینکه در این شعار با «طلب امر محال» مواجهیم، بدین معنی که باید نظام موجود را زیر رگبار مطالباتی بگیریم که توان پاسخگویی به آن را نداشته باشد: مرزهای باز، نظام سلامت بهتر، حقوق بالاتر. امروز ما در چنین جایی ایستاده‌ایم: در بحبوحه برانگیختن هیستریک ارباب‌مان (متخصصان تکنوکرات). باید بعد از این کار یک قدم مهم دیگر هم برداشت: اینکه به‌جای طلب امر محال از نظام مستقر، تغییر «محال» خود نظام را هم طلب کنیم. با اینکه چنین تغییری «محال» به نظر می‌رسد (زیرا در مختصات نظام فعلی به آن فکر هم نمی‌شود کرد)، ولی با توجه به معضلات اجتماعی و زیست‌محیطی این امر به‌وضوح ضرورت دارد و تنها راه‌حل واقع‌گرایانه به نظر می‌رسد.

منبع: اندیشه‌بندی

جلیقه زرد: یک دال سیال

فلیکس بوکیو اوانژوبی[1] . ترجمه: نوید نزهت

جنبش جلیقه‌زردها و واکنش‌های رسانه‌ای و سیاسی به آن حاکی از بحرانی است که در رژیم کنونی ریشه دوانده. اولین نشانه‌های این بحران با بالاگرفتن رسوایی بنال ظهور کرد (وقتی معلوم شد محافظ شخصی امانوئل مکرون خود را پلیس خود زده به ضرب و شتم معترضان در روز جهانی کارگر پرداخته است) و دولت با سلسله‌ای از استعفاها مه از صفحات روزنامه‌ها دور شد. پرواضح است که جرقه و گسترش آتش تحرکات جمعی کنونی مدیون علل و عواملی مستقل و مختص به خود است. ولی تصادفی نیست که جلیقه‌زردها وقتی به صحنه آمدند که بلوک قدرت حاکمه مستوعبشان را از دست داده بود.

مطالبه سیاسی-اجتماعی جلیقه‌زردها که می‌توان با اتخاذ موضعی بی‌طرف از آن به «پوپولیسم از پایین» یاد کرد، با یکی از خصیصه‌های بنیادین دوره کنونی همخوانی دارد. همیت فزاینده «رسوایی»ها و افشاگری‌ها علیه فساد در بلوک قدرت حاکمه، که صدالبته با صعوبت سرکرده‌ها و چهره‌های برجسته سیاسی مقارن است، و درعین‌حال بیشتری جریان جلیقه‌زردها در ست خاص چپ فرانسوی می‌گنجد که اعتراضات بزرگ عمومی را علیه نخبگان سیاسی رام می‌اندازد (و نه علیه سرمداران تجاری یا مالی). ولی در قیامی با اعتراضات سال ۶۸ جنبش جلیقه‌زردها بیشتر جنبش فرانسوی‌های اصیل و شورش آنها علیه کلان‌شهرهاست و یعنی که خطوریت چپ‌گرایانه این جنبش بسیار مبهم‌تر از ۶۸ است. (هم و هم ملانتوین از اعتراضات جلیقه‌زردها انگشت گذاشته‌اند.

این اعتراضات را باید از شاخه‌های ضدنولیبرال که به تمامی در چارچوب هیچ ساختار سیاسی یا اتحادیه کارگری نمی‌گنجد، نباید فارغ از بحران کلی سازمان‌های سنتی جنبش کارگری سنجید. سازمان‌ها، انجمن‌ها و احزاب مرتبط با اتحادیه‌های کارگری که اهداف خود را با رهایی‌بخشی جمعی همراستا می‌دانند، چه از منظر طریقت بسیج نیروهای اجتماعی و چه از منظر اعتبارات و دستاوردهایی که می‌توانند در پی مبارزات نیز به چنگ آورند، در یک بن‌بست گرفتار آمده‌اند.

به این معنا، حتی اگر وضعیت هنوز به ظهور نامتعین بود و اگاهی عمومی جلیقه‌زردها نیز در گیرودار تناقضات موجود بین عناصر دست‌چپی جنبش (همچون مطالبه عدالت مالیاتی، قدرت خرید و مقرری بازنشستگی) با عناصر دست‌راستی آن (از جمله دید مساعد نسبت به پلیس و نیروهای مسلح و شعارهایی علیه مقررهای کمکی، مهاجران، کارمندان دولتی و مالیات‌ها) باشد، بازهم باید به یاد داشته باشیم نیروهای ارتجاعی از همان ابتدا بر مبنای رویکرد واقع‌گرایانه پی‌ریزی می‌گذارند که مسیر را برای تحلیل رفته و روش خاص آن بر جنبش جنبش‌های هموارتر می‌سازد.

با تمام این اوصاف و با وجود برخی طغیان‌های نیکنین نژادی، جنبش و هموفوبیک (که البته به اعتبار ماهیت خودانگیخته جنبش اجتناب‌ناپذیر می‌نماید) به نظر می‌رسد دست‌کم تاکنون جنبش جلیقه‌زردها به طور کامل تحت سلطه احساسات، کنش‌ها، تاکتیک‌ها و ایدئولوژی‌های دست‌راستی درنیامده است.

این جنبش تمامی علیه سیاسی و اجتماعی چپ را عافل‌گیر کرده، از اصلاح‌طلبان (همچون حزب «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» که نه‌تنها آن را محکوم نکرده بلکه تشویقش هم کرده) تا اتونومیست‌ها (به غیر از بلنقوم رسانه‌ای مستقل «نانت شورشی» که تجربه و ریشه‌های تاریخی آن موجب شده رویکردی روشن‌بینانه اتخاذ کند). وای به‌حرثت می‌توان گفت به شکلی ناخودآگاه در ادامه اقتصادی روی خواهد داد. منظور این نیست که صرفا به یک نظام اقتصادی اجتماعی دیگر نیاز داریم؛ نظامی که قادر به باسخگویی به مطالبات معترضان باشد، فرایند یک دگرگونی رادیکال خودش مولد مطالبات و توقعاتی جدید خواهد بود. مثلا در مورد هزینه مواد سوختی. آنچه واقعا نیاز داریم فرما سوخت ارزان نیست. هدف واقعی به دلایل زیست‌محیطی ایجاب‌بردن وابستگی‌مان به نفت است. نه‌تنها باید حمل‌ونقل‌مان را تغییر بدهیم بلکه باید کل سبک زندگی‌مان را عوض کنیم. همین مطلب در مورد کاهش مالیات بلکه به‌علاوه خدمات درمانی و آموزشی بهتر نیز صادق است. کل این الگو باید تغییر کند. در مورد مشکل سیاسی- اخلاقی بزرگ ما هم مسئله همین است: چطور با سیل پناهجویان برخورد کنیم؟ واحدلش این نیست که مرزها را باز کنیم تا هر که خواست وارد شود. آن‌هم بر اساس احساس گناه عمومی‌مان (احساسی مبتنی‌بر اینکه «استعمار بزرگترین جرمهان بود و تا ابد باید تاوانش را بدهیم»). اگر در این سطح بمانیم خامه تاموتمام منافع قدرتمندانی خواهیم بود که کارشان تحریک تنش‌های بین مهاجران و طبقه کارگر داخلی است (طبقه کارگری که مهاجران را تهدیدی علیه خود می‌بیند) و باعث خواهیم شد موضع اخلاقی برترمان را حفظ کنند. (به محض اینکه کسی چنین حرفی بزند، جب مدافع نژاکت سیاسی فریاد ای‌وای فاشیسم درخواهد آمد.» مثلا نگاه کنید به حملات سعخانه به آنجلا نیکل به‌خاطر مقاله برجسته‌اش «استدلالی از منظر چپ علیه مرزهای باز». بسار هم تأکید می‌کنم: «تضاد» بین مناديان مرزهای باز و پوپولیست‌های ضد- مهاجرت «تضاد فرعی» غلطی است که کارکرد نهایی‌اش سرپوش‌گذاشتن بر لزوم تغییر خود نظام است: کل نظام اقتصادی بین‌المللی در شکل کنونی‌اش مولد مهاجران است.

اما منظور این است که باید دست‌به‌سینه منتظر تغییر بزرگ بنشینیم؟ نه، می‌توانیم همین حالا هم کارهایی بکنیم که شاید چندان به چشم نیاید ولی پایه‌های نظام فعلی را متل نقبزدن ریزیزیک موش کور از زیر بست می‌کند. مثلا اینکه دست به بازسازی کل نظام مالی بزنیم و نحوه عمل اعتبارها و سرمایه‌گذاری‌های مالی آن را تغییر دهیم. یا مثلا دست به وضع قواعد جدیدی زنیم که جلوی استمدار کنوزهای جهان‌سوم را که مهاجرین از آنها می‌آیند بگیرد.

شعار قدیمی مه ۶۸ یعنی «واقع‌بین باش و محال را بخواه» همچنان موضوعیت دارد. - به‌شرط اینکه حواسمان باشد چه تغییر ظریفی باید در آن بدهیم. اول اینکه در این شعار با «طلب امر محال» مواجهیم، بدین معنی که باید نظام موجود را زیر رگبار مطالباتی بگیریم که توان پاسخگویی به آن را نداشته باشد: مرزهای باز، نظام سلامت بهتر، حقوق بالاتر. امروز ما در چنین جایی ایستاده‌ایم: در بحبوحه برانگیختن هیستریک ارباب‌مان (متخصصان تکنوکرات). باید بعد از این کار یک قدم مهم دیگر هم برداشت: اینکه به‌جای طلب امر محال از نظام مستقر، تغییر «محال» خود نظام را هم طلب کنیم. با اینکه چنین تغییری «محال» به نظر می‌رسد (زیرا در مختصات نظام فعلی به آن فکر هم نمی‌شود کرد)، ولی با توجه به معضلات اجتماعی و زیست‌محیطی این امر به‌وضوح ضرورت دارد و تنها راه‌حل واقع‌گرایانه به نظر می‌رسد.

منبع: اندیشه‌بندی

بررسی

دورانی انقلابی از قرن نوزدهم

نیمه دوم قرن نوزدهم در آلمان یکی از خلاق‌ترین و انقلابی‌ترین دوره‌های فلسفه مدرن به شمار می‌رود. بااین‌حال، بسیاری از متفکران، از جمله فدریک بیزر، بر این باورند که این دوره در میان آلمانی‌زبان‌ها اندک و در میان انگلیسی‌زبان‌ها اندک‌تر مطالعه و بررسی شده است. فدریک بیزر در کتاب «پس از هگل» می‌کوشد فلسفه این دوره را به خواننده انگلیسی‌زبان معرفی کند. کتاب حاضر به تازگی به همت نشر ققنوس به فارسی ترجمه و منتشر شده است. پس از این نیز از شرح‌های کتاب «هگل» از سوی همین نشر منتشر شود که یکی از شرح‌های شناخته‌شده از فلسفه هگل در دنیاست. کتاب «پس از هگل» تاریخی مجمل و درعین‌حال گم‌نظیر از فلسفه آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم، از سال ۱۸۲۰ تا ۱۹۰۰، است. چنین موضوعی نامعمول است. چراکه اکثر کتاب‌ها در دوره فلسفه آلمانی قرن نوزدهم توجه‌شان را به نیمه نخست این قرن معطوف کرده‌اند. ولی بیزر نیمه دوم قرن نوزدهم را به لحاظ فلسفی مهم‌تر و جذاب‌تر از نیمه نخست می‌داند.

ادعای بیزر در کتاب حاضر این است که یک بنمافته متقابلی این دوره را به خواننده انگلیسی‌زبان معرفی کند: بحران هویت فلسفه، منافشه مادیاوری، منافشه «نخواهیم دانست» روش‌ها و محدودیت‌های تاریخ و منافشه دینیی. در این کتاب با متفکرانی مواجه می‌شویم که در زبان فارسی تقریبا نامی از آن‌ها نشنیده‌ایم: متفکرانی که چه فلسفه زمان خویش و چه فلسفه معاصر را عمیقا تحت‌تأثیر قرار داده‌اند. بیزر معتقد است اعتراض‌های است افراطی برای به‌راه‌انداختن جریی شبیه «توافق مارکسی» در ارتباط با مهاجرت و جزاین آن به مسئله اصلی جلیقه‌زردها، یک جیز اصرح بگویم: در سطح بین‌المللی، راست ملی‌گرا از ما جلوتر است، و از منظر سرمایه هم کم‌خطرترین راه ممکن است.

راه خروج دوم مسیر چپ‌ها و جنبش‌های اجتماعی است، که آشکارا ماحصل شد نهلیبرالیسم از دهه ۱۹۹۰ به بعد است. در میان جلیقه‌زردها، آنچه مطالبتی‌تر نظرات سیاسی است آغاز